

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

آیا خطابات شفاهیه شامل حاضرین و غائبین در مجلس خطابه می شود یا خیر

فصل دیگری که در این بحث عام و خاص مرحوم آخوند عنوان می فرمایند، این است که آیا خطابات شفاهیه مثل «یا ایها الناس یا ایها الذین آمنوا» شامل حاضرین در زمان، یا مجلس خطاب می شود همان طوری که شامل حاضرین در مجلس خطاب می شود آیا شامل غائبین از مجلس خطاب و بلکه شامل معدومین هم می شود یا خیر؟، مرحوم آخوند بحث را عنوان می کنند، محل نزاع را بیان می کنند، و نظر خودشان را ذکر می کنند، و این نزاع چه ثمره ای برای او مترتب است، آن را هم عنوان می کنند.

نزاع در مسئله مورد بحث

ایشان می فرمایند که نزاع به سه نوع بیان قابل طرح است بیان اول محورش تکلیف است، بیان دوم محورش مخاطبه است، و بیان سوم محورش ادات خطاب است. ایشان می فرمایند که نزاع طبق بیان اول و دوم یک نزاع عقلی است و طبق بیان سوم یک نزاع لغوی هست. اما بیان اول این است که بگوییم آیا تکلیف، همان طوری که شامل موجودین می شود، آیا قابلیت تعلق به معدومین را دارد یا نه، آیا خداوند از طریق پیامبر اکرم صلوات الله علیه همان طوری که موجودین در زمان رسول را تکلیف را متوجه آنها می کرد و آنها بالفعل در همان زمان مکلف بودند آیا می شود بگوییم که در همان زمان تکلیف، شامل معدومین هم می شود یا اینکه تعلق تکلیف به معدومین محال است، اگر نزاع را این طور مطرح کردیم دیگر در این نزاع بحث از ادوات خطاب نیست، هر تکلیفی می خواهد باشد یا تکلیف به نحو یا ایها الذین آمنوا باشد یا تکلیف به عنوان اُقیم الصلاة باشد، که مخاطبه هست اما ادات خطاب نیست می خواهد اصلاً خطاب در آن نباشد لله علي الناس حج البيت یک تکلیف عمومی است.

هر بیانی که دالّ بر یک تکلیفی هست آیا همان طوری که شامل موجودین می شود تکلیف می تواند به معدوم تعلق پیدا بکند یا نه؟ پس اگر نزاع را این طور مطرح کردیم محور این نزاع تکلیف است، تکلیف اصلاً می شود به کسی که معدوم است تعلق پیدا بکند، همان طوری که به موجود بالفعل تعلق دارد و خصوصیت دیگر این بیان این است که طبق این بیان، غائبین در حکم موجودین هستند یعنی تردیدی نیست در زمانی که پیامبر در مسجد یک تکلیفی را ذکر می فرمودند، آن تکلیف شامل حاضرین می شود شامل آنهایی که بیرون مسجد هم بودند، غائب بودند هم می شود، اگر ما محور نزاع را روی تکلیف بردیم بحث این طور می شود آیا تعلق تکلیف به معدوم امکان دارد یا ندارد والا بین غائب و حاضر از این جهت فرقی وجود ندارد.

پس روی این بیان اول دو تا خصوصیت در محل نزاع وجود دارد یکی محور، تکلیف است دوم اینکه غائبین در حکم حاضرین هستند روی این بیان بلاشکال. **بیان دوم**، محورش مخاطبه است آیا مخاطبه به معدوم امکان دارد یا نه؟ انسان یک قول کلامی را مخاطبش را معدوم قرار بدهد حالا می خواهد تکلیف اصلاً باشد یا نباشد، الان فرض کنید من دارم صحبت می کنم من این خطاب را به کسانی که حاضرند می توانم متوجه اینها بکنم آیا معدومین را ما می توانیم مورد خطاب و مخاطبه قرار بدهیم به طوری که آنها هم مخاطب برای متکلم قرار بگیرند؟ در این بیان دوم بحث تکلیف نیست در این بیان دوم محور، مخاطبه است امکان مخاطب با معدوم است و خصوصیت دوم این است که در اینجا غائبین در حکم حاضرین نیستند، روی این بیان و روی این نحوه نزاع دوم، غائبین در حکم معدومینند.

بیان سوم و نزاع سوم این است که ما کاری به تکلیف نداریم، ما کاری به عنوان مخاطبه هم نداریم، می آییم روی یا آنها الذین آمنوا می گوئیم، این یا آنها الذین آمنوا دو تا ظهور در آن وجود دارد، یکی ادات خطاب است، ادات خطاب ظهور در این دارد که مخاطب حاضر است اما مدخول این و ادات و خطاب در الذین آمنوا چه آنهایی که در زمان پیامبرند، چه آنهایی که بعد از زمان پیامبر می آیند، یا آنها الناس، این عمومیت دارد، چه ناسی که در زمان پیامبر است چه ناسی که بعد از زمان پیامبر است.

اینجا اصلاً دیگر کاری به این نداریم که آیا تکلیف به معدوم ممکن است یا نه، و کاری به این نداریم که مخاطبه معدوم امکان دارد یا نه، بحث لغوی است و تعارض بین دو تا ظهور است، ظهور ادوات خطاب در اینکه مخاطب حضور دارد، و ظهور مدخول این ادوات در عمومیت، این دو تا ظهور با یکدیگر تعارض می کنند، باید ببینیم کدام یکی از این دو تا قوی تر است و مقدم بکنیم، طبق **بیان اول** آیا تکلیف تعلق به معدوم دارد یا نه؟ این نزاع اختصاص به بحث عام و خاص ندارد. طبق **بیان دوم** هم هکذا، اما طبق **بیان سوم** این نزاع مناسبتش با بحث عام و خاص مطرح می شود، می گوئیم مولا فرموده یا آنها الذین آمنوا، الذین آمنوا عمومیت دارد، چه آمنوا در زمان پیامبر چه آنهایی که ایمان می آورند تا روز قیامت به نحو یک قضیه حقیقیه است از این جهت با بحث عام و خاص ارتباط پیدا می کند.

نزاع در مسئله از دیدگاه مرحوم آخوند قدس سره

که خوب پس سر چه چیزی دارید نزاع می کنید شما که می گوئید آیا خطابات شفاهیه شامل معدومین می شود یا نه؟ خوب اگر بحث تکلیف است، روشن است. و تکلیف حقیقی که طلب حقیقی است شامل معدوم نمی شود، اگر بحث مخاطبه است آن هم هکذا، اگر بحث لغوی است خوب بحث لغوی که مشکلی ندارد، علاوه بر اینکه ما می بینیم در کلمات بزرگان نمی آیند بگویند قرینه داریم که این ظهور بر آن ظهور مقدم است یا بالعکس، حالا بر فرض هم که این باشد این بحث مهمی نیست، در حالی که ما می بینیم اصولیین به این نزاع خیلی اعتنا کردند، ثمره مهم برای این نزاع مترتب شده، لذا اولین بحث این است که بیایم محل نزاع را در اینجا تنقیح بکنیم این حالا یک مقدمه ای است برای ورود به بحث تا دنبال بحث انشاءالله شنبه.

نکته اخلاقی: عواقب گناه با تکیه بر روایتی از امام رضا(ع)

حدیثی است از امام هشتم(علیه السلام) در کتاب میزان الحکمه جلد سوم صفحه 465 آمده که حضرت می فرمایند «إِتَّقُوا الذُّنُوبَ فَإِنَّهَا مَمَحَقَةٌ لِلْخَيْرَاتِ، إِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَنْسَى بِهِ الْعِلْمَ الَّذِي كَانَ قَدْ عَلِمَهُ».

در این روایت یکی از آثار گناه را امام(علیه السلام) بیان می فرمایند. گناه آثار بسیار زیادی دارد، اصلاً ما اگر در خود روایات و ادعیه مراجعه بکنیم، آثار مختلفی برای گناه ذکر شده، اعم از دنیوی و اخروی، اعم از مادی و معنوی، درست است که حالا

روایت داریم که اگر انسان گناهکار توبه نکند این توبه التائب من الذنب کمن لا ذنب له، ولی من لا ذنب له نمی شود، گناه اثراتی دارد، و با توبه عقوبت دنیوی اش از بین می رود و بخشیده میشود، خوب آن هم خودش یک مقامی است **إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ** **التَّوَّابِينَ**، خودش یک مقام بزرگی هم هست، اما نفس انسان بالاخره وقتی مبتلا به گناه شد، این نفس آن قابلیت و صفا و شفافیت خودش را از دست می دهد، بعداً هم انسان هرچی هم زحمت بکشد، معلوم نیست که دیگر واقعاً مثل اول بشود یا نه و نفس انسان یک حقیقت بسیار عجیبی است، یک عبارتی را من می دیدم در کلمات یکی از بزرگان فرموده بود، که نفس انسان حالا شاید هم بر مضمون بعضی احادیث هم باشد نفس انسان مثل کودک میماند، کودک شما وقتی که به دنیا می آید کم کم چشم باز می کند می شنود می بیند، کلمات را کم کم می شنود، اما بعد از آنکه شنید، بعد از دو سال خود این بچه به زبان می آید حرف می زند، نفس انسان هم همین طور است اگر انسان نفس را تربیت نکند، نفس انسان به زبان می آید ببینید آیا فکر کردید که ائمه سلام الله علیهم اجمعین چگونه دعاها را می خوانند مثل دعای ابو حمزه با این طولانی و مفصل بودنی که هست، این چطور شده که این موجود به این حد از قرب الهی رسیده که نفس او کلمات را القاء می کند، و جاری می کند بر زبان، اینها که نرفتند جایی این دعاها را یاد بگیرند، این مقام بزرگ روح آنها و نفس آنهاست که این چنین است.

ما باید واقعاً خیلی تلاش بکنیم، خیلی زحمت بکشیم، خوب چرا ما وقتی می خواهیم دعا بکنیم، بلد نیستیم دعا بکنیم یکی دو تا آیه یا از مضامین ادعیه را اگر ما حفظ کرده باشیم، این را در قنوت نمازمان خیلی هنر بکنیم بخوانیم، اما آیا واقعاً با قطع نظر از این دعاها و این مضامین انسان توانسته که خودش و آن جاننش و آن روحش لب بگشاید و با خدا صحبت بکند، و یک چیزی حالا نمی توانیم بگوییم و رای اینها ولی در همین مسیر مضامین دعاها این امکانش که هست اینکه دعا توقیفی نیست به این معنا که ادعونی اطلاق دارد، هرچه می خواهید شما دعا بکنید، این ادعونی یعنی فقط دعای کمیل و دعای ابو حمزه و دعای سمات و دعای صباح بخوانید، البته افتخارمان به این دعاهاست و واقعاً یکی از چیزهایی که شیعه باید افتخار بکند همین دعاهاست، اصلاً برای عظمت ائمه نیاز به هیچ دلیل نداریم همین دعاها را انسان اگر عرضه بکند این دعاها از یک قلب معمولی و یک نفس عادی صادر نمی شود، این باید یک علو روحی خیلی بالایی در کار باشد، تا یک همچنین دعاهایی صادر بشود، خوب آنچه می خواهم عرض کنم، این نکته است با توجه به آن تشبیهی که در کلام آن عالم بزرگوار بود که یک وقتی من در گذشته دیده بودم، این نفس را انسان می تواند تربیت بکند به اینجا برسد که خودش شروع کند صحبت کردن با خدا را، در حالت خلوت در حالت جلوت، آنهایی که با خدا ارتباط پیدا می کنند، حتی در حالت شلوغی و در حالت جلوتشان هم باز ارتباط را دارند اگر یک کسی بگوید من فقط در حالت خلوت می توانم با خدا ارتباط پیدا کنم این معلوم می شود، آن ارتباطش یک ارتباط ظاهری است، ارتباط ریشه دار این است که انسان وقتی درس می گوید باز توجه اش به خداوند باشد، ما واقعاً خیلی مغبون و خیلی خسارت زده و خیلی بیچاره هستیم که سی سال چهل سال پنجاه سال از عمرمان گذشته، اما هنوز نفس ما و روح ما به این حد نرسیده و تأسف این است که تا آخر هم شاید همین طور باشد.

در این روایت که عرض کردم این است که انسان اگر نفسش را مراقب باشد، به یک همچنین جایی می رسد، اینکه در روایت دارد که من اخلص لله اربعین صباحاً اگر کسی چهل صباح اخلاص داشته باشد خداوند چشم های حکمت را بر قلب او باز می کند همین است یعنی نفس او به ثمر می نشیند، حالا این نفس لطیف نورانی که خدا در درون ما این شیء و این گوهر با ارزش را قرار داده حالا انسان اگر آمد گناه کرد، این آثار زیادی دارد، خوب یکی از این آثارش این است که از این امور محروم می شود، این نفس دیگر مهری بر دهان نفس خورده می شود که دیگر هیچ وقت شروع به سخن نخواهد کرد، آن وقت یکی از آثاری که در این روایت آمده این است که **إِنَّ الْعَبْدَ اتَّقُوا الذُّنُوبَ** از گناهان بپرهیزید فَإِنَّهَا مَحْقَقَةٌ یعنی مفنیة، خیرات را از بین می برد همه را، **إِنَّ الْعَبْدَ لِيَذُنِبَ** وقتی عبد گناه می کند، فینسی، این را می خواهم عرض بکنم فینسی به العلماء الذي كان قد علمه، آن علمی که انسان یاد گرفته، از علم توحید گرفته تا علوم عادی، این از این نفس محو می شود.

امروز یک چیزی یاد می گیرد اما فینسی آنجایی که باید به کار بیاندازد در ذهنش نیست یادش می رود، ما از این روایت استفاده می کنیم که اگر در کنار علممان تقوا و توکل و توسل بر خداوند و ائمه معصومین علیهم السلام نباشد آنچه که یاد گرفتیم ممکن

است در یک لحظه از ما بگیرند و می گیرند، و یک سنت الهی است چون قانون خدا این است کسی که گناه بکند، خدا علمی که به او داده ازش می گیرد، حالا می خواهد جوان باشد پیر باشد روحانی باشد غیر روحانی باشد سید باشد غیر سید باشد هرچه می خواهد باشد.

یک گناه ولو گناه صغیره باشد اثر بر آن مترتب است، اختصاص به ذنب کبیر ندارد نگذاریم گناه وارد حریم ما بشود، حالا اگر هم شده و متأسفانه شده، بیاییم تا حد الامکان یک مقداری تطهیر بکنیم خودمان را، زمانی ما نداریم وقتی ما نداریم، عمر بسیار کوتاه است، انسان هم وقتی همین طور سَنَسْ بالا می رود یک امراض و مشکلات زندگی و خانواده و داخلی و اجتماعی و اینها این قدر فراوان است، که آدم را مشغول می کند همین یک کسالت ظاهری کافی است، که دیگر انسان حال نماز خواندن ندارد، الان می توانیم با نماز با نماز شب که خدا روزی ما بکند واقعاً می توانیم خودمان را یک مقداری حفظ بکنیم و این کار را انجام بدهیم ما خوب از رحمت خدا مأیوس نباید باشیم و آن یأس از رحمت خدا هم خودش گناه کبیره است، باید درد اصلی ما این باشد که امروز چه مقدار آلودگی نفس پیدا کردیم چه مقدار تطهیر پیدا کردیم چه مقدار مراقبت کردیم، چه مقداری تقرب به خدا پیدا کردیم این می شود اگر انسان این درد همیشگی اش باشد تا آخر عمرش.

امروز من چرا نماز اول وقت نخواندم امروز من چرا نماز شب نخواندم امروز چرا من این حرف را زدم چرا من آن آقا را از خودم رنجاندم چرا این نسبت را دادم، چرا این فکر بد را راجع به دیگری کردم، اینها را انسان کاملاً در مهاجّه با خودش انسان اگر باشد یک امیدی باید داشته باشد، امیدواریم که خداوند به برکت این ایام که مصادف با ولادت پیامبر است و این سال که به نام مبارک پیامبر اعظم مزین شد و واقعاً بهترین نام البته سال امیرالمؤمنین، آن هم همین طور بوده، ولی آنها همه شعاع پیغمبرند امیرالمؤمنین خودش فرموده انا عبدٌ من أبید پیامبر، همه شعاع پیامبر هستند اینها، با اینکه ما می گوئیم امیرالمؤمنین نفس پیامبر است ولی نفسی است که شعاع پیامبر است، ظلّ پیامبر است، امسال که واقعاً به این نام مزین شده ما هرچی بیشتر آن پیامبر عظیم الشان خودمان را بشناسیم، دستوراتی که و دینی که آورده بشناسیم و بتوانیم انشاءالله در زندگی خودمان پیاده بکنیم. والسلام